

غرفه داران بازارچه محله گاز، بخشی از سود خود را به جبهه مقاومت تقدیم کردند

## بازاری کوچک با هدف بزرگ

۳



این دوروز، فروش نداشته باشند یا شرایط مالی شان در وضعیت قرمز باشد، هزینه ای دریافت نمی شود، مگر اینکه خودشان اصرار داشته باشند.

### ● من هم رزمنده ام

«شب‌ها پشت پنجره، می نشینم و صدای... اکبرهای مردم را گوش می دهم. خوشحالم از اینکه بخش ناچیزی از سود فروش در این راه خیر، خرج شود. مطمئنم خدا برکت می دهد و چند برابر، جبران می کند.» بانوی سالخورده ای که این‌ها را می گوید، عذرا بای رنج نام دارد. او از همسایه های مسجد است و روی میز مقابلش، انواع سفره های یک بار مصرف را چیده است. از مشکلات عصب سیاتیکش تعریف می کند و دردی که نمی گذارد هر شب، توفیق حضور در تجمع های شبانه را داشته باشد اما حالا با نشستن پای این غرفه که از ۱۰ صبح تا حوالی اذان مغرب دایر است، نه تنها نان حلال راه خانه می برد، بلکه حس می کند رزمنده ای است و گوشه ای از بار سنگین جنگ روی دوش کشور را با دست هایی که دیگر، قوت روزهای جوانی ندارد، برداشته است.

حسی که او از فعالیتش در این فضا دارد، درست شبیه حسی است که خریداران و دست اندرکاران برپایی بازارچه دارند و سمیه عرب خزائی، از همسایه های فعال مسجد، آن را این طور شرح می دهد: از برپایی بازارچه، هیچ نفع اقتصادی ندارم اما آمده ام مسجد از راهی باشد، کمک کنم؛ شده حتی پذیرایی از غرفه داران با یک لیوان چای، چون به هدف برپایی بازارچه اعتقاد دارم.

### ● اشتیاق غرفه داران برای کمک رسانی

«عزایدی که از محل این بازارچه که دوروز برگزار می شود به جبهه مقاومت تقدیم می شود، تبدیل می شود به پذیرایی هایی مختصر برای جمعیتی که این شب ها از مبدأ مسجد امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> پیاده روی چند ساعته شان را به سمت تجمع های شبانه آغاز می کنند. شاید هم بشود چند لقمه پذیرایی برای حافظان امنیت که شب را تا صبح در کوچه های محله، می گذرانند تا مبادا فکر برهم زدن آرامش، به ذهن نااهلان برسد.» این‌ها را عالیہ مرادی، فرمانده پایگاه بسیج خواهران اسما، می گوید و ادامه می دهد: خواستیم بازارچه، یک تیر و دو نشان باشد و از فرصت برگزاری آن، بازار فروشی برای بانوان کارآفرین محله هم فراهم کنیم. برخی از آن‌ها، سرپرست خانوارند و بضاعت چندانی ندارند؛ با این حال، مشتاق اند برای اینکه درصد بیشتری از سودشان را در این راه هزینه کنند. از کسانی که به هر دلیلی در

فرزانه شهامت از اهر و وسیع و سرپوشیده مسجد امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> در محله گاز، برای دومین روز پیاپی، میزبان بانوان کارآفرینی است که نیتشان از کسب و کار، فراتر از کسب روزی حلال است. آن‌ها تمام هنرشان برای درآمدزایی را پای کار آورده اند تا با برپایی یک بازارچه محلی، فروش محصولاتشان و اهدای بخشی از سود خود، قدمی کوچک برای کمک به جبهه مقاومت بردارند.

### ● امید در میانه جنگ

میزهای فروش با ظرافتی زنانه چیده شده اند و مهیای حضور مشتریان هستند. از هر آنچه برای زندگی روزمره نیاز است، می توان اقلامی را میان اجناس روی چهارده میز فروش مشاهده کرد؛ از صبحانه های مقوی و میان وعده های سالم گرفته تا دویه هایی که به هنرنمایی کدبانوها در آشپزخانه کمک می کند؛ همچنین انواع لباس، پلاستیک، کالای خواب، دکوری و دیگر کالاهایی که راهرو مسجد را رنگارنگ و تماشایی کرده اند. آنچه فضای بازارچه بانوان کارآفرین محله گاز را از یک رویداد اقتصادی صرف متمایز می کند، هدفی است که نشانه هایش را در بدو ورودمان به مسجد می بینیم. سیاهه عزای رهبر شهید انقلاب اسلامی با قاب عکسی از ایشان روی میز ورودی قرار دارد و در کنار آن صندوقچه ای است با عبارت «کمک به جبهه مقاومت». این‌ها سوای پرچم های خوش رنگ ایران است که در دویوار بازارچه را آراسته و حس امید و همدلی در شرایط جنگی را به بازدیدکنندگان منتقل می کند.



سید جعفر ستاری، بیش از چهل شب است که در تجمعات شبانه، چای صلواتی می دهد

## نذری تا رسیدن به پیروزی

۴

شد. الان سیصد چهارصد نفر می شوند.

### ● هر روز از ساعت چند تا چند، درگیر انجام این نذر هستید؟

از حدود ساعت ۳ بعد از ظهر می گذاریم آب جوش بیاید، در سماور بزرگی که از مسجد محل امانت گرفتیم، خانم چای دم شده را توی کتری یک رنگ می کند و من می برم بین جمعیت. تا تجمع تمام شود، ظرف ها را بشوییم و دوروبر مرتب کنیم می شود ۱۲، ۱۱ شب.

راشکر زندگی را می گذرانیم.

### ● خانمتان با دادن این نذرها موافق است؟

می گوید هر جور خودت صلاح می دانی. پایه پای من می آید.

### ● بیش از چهل شب، از هزینه کردن و پذیرایی گذشته؛ خسته نشده اید؟

هزینه ها را که خدا جبران می کند. خستگی ها هم زود در می رود با یک «خدا قوت مردم».

### ● کنایه یا چیزی از این قبیل، از کسی شنیده اید؟

نه، همه اش دعای خیر بوده است. خوب مردمی داریم. به فرض هم بگویند. برای خون رهبر شهیدمان، حرف های نامربوط را به جان می خرم. چشم هایم را می بندم و می گذرم.

### ● به آخر ماجرا فکر کرده اید؟ به اینکه نشست و برخاست ها و هزینه کردن هایتان تا کی ادامه پیدا کند؟

نه خدا و کیلی. تا وقتی مردم در میدان باشند، من هم خدمت می کنم.

فرزانه شهامت! مثل همه آدم های زلال و متواضع، کارهای مهمی انجام می دهد و به خیال خودش، هیچ کاره است. سید جعفر ستاری، یکی دو شب بعد از شهادت رهبر معظم انقلاب اسلامی، نذر کرد با هزینه شخصی، به مردمی که حوالی پنجتن ۵۰ برای عزاداری و میدان داری جمع می شوند، چای بدهد. او با گذشت بیش از چهل شب، پای نذرش ایستاده است و وقتی می پرسیم تا کی ادامه می دهید، می گوید: تا هر وقت که مردم در میدان باشند.

### ● چرا چنین نذری کردید؟

دو پسر دو قلو دارم که دانشجو هستند، به اسم سید امیر حسین و سید امیر رضا. یک روز بعد از شهادت آقا گفتند که می خواهند با گروه جهادی بروند تهران برای آواربرداری. بچه هایم ثمره عمر پنجاه و شش ساله ای هستند که از خدا گرفتیم. نذر کردم اگر به سلامتی برگردند، به عزادارهای آقای شهیدمان چای بدهم.

### ● با رفتنشان مخالفت نکردید؟

تصمیمشان را که بگیرند، انجامش می دهند. من و خانم این جور وقت ها همراهی می کنیم. ساکشان را بستیم و سپردیمشان دست خدا.

### ● به سلامتی برگشته اند؟

بله خدا را شکر. قرار بود ۱۰ روز بمانند تهران، ۱۶ روز ماندند.

### ● هر شب تقریباً برای چند نفر چای درست می کنید؟

شب های اول، ده، پانزده نفری بیشتر نبودند. روز به روز جمعیت بیشتر

